

برخی نکات درباره جهت گیری استراتژیک برای دوره آتی

سندی از کمیته مرکزی
حزب کمونیست انقلابی آمریکا



آنچه پیش روی شما است سند مهمی از سوی کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) است که در ماه مارس ۲۰۱۷ انتشار علنی پیدا کرد. مطالعه دقیق این سند در کلیت و جزء به جزء می تواند به بحث پیرامون آنچه به استراتژی و تاکتیک های یک حزب کمونیستی انقلابی مربوط است و رویکرد و سیاست های مشخص این حزب در قبال اوضاع متحول جامعه آمریکا کمک کند. به ویژه در شرایطی که شاهد موضع گیری ها و حملات به باب آواکیان رهبر حزب کمونیست انقلابی آمریکا به بهانه انتشار بیانیه جدیدش مبنی بر شرکت در انتخابات و رای دادن به جو بایدن هستیم. بخش بزرگی از این موضع گیری ها برخاسته از عدم درک از مفهوم فاشیسم، ویژگی ها و تأثیراتش بر مبارزات طبقاتی و اجتماعی و به طور کلی پیشبرد انقلاب پرولتری است.

سند سال ۲۰۱۷ کمیته مرکزی آر سی پی در زمان انتشارش در محاق قرار گرفت و برخلاف رویه معمول توسط حزب کمونیست ایران (مارکسیست لنینیست مائوئیست) ترجمه نشد. شاید به این علت که طرح مقوله فلسفی تضاد عمده و رابطه اش با تضاد اساسی در این سند با نظراتی که رهبری این حزب در بین پایه ها در مخالفت با بحث های مائو پراننده بود خوانایی نداشت و نمی توانست پاسخی برای آن بیابد. شاید هم به طور کلی رویکرد کمیته مرکزی آر سی پی به ظهور فاشیسم در آمریکا و سیاست مقابله با آن به مذاقش خوش نمی آمد و با چارچوب های دکماتیستی اش برای تعیین «راست» یا «چپ» بودن یک سند نمی خواند. حتی همین امروز هم می بینیم که این حزب در مقدمه ای که بر ترجمه بیانیه جدید باب آواکیان حول تاکتیک شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نوشته (و نیز در خود متن بیانیه) در دو مورد از عبارت «سرنوشتی رژیم فاشیستی ترامپ» و «براندازی رژیم فاشیستی ترامپ/پنس» به جای واژه انگلیسی نرم تری که معنای «بیرون کردن» یا «برکنار کردن» دارد استفاده کرده است؛ چون مساله اینطور به نظرش رادیکال تر، انقلابی تر و آشتی ناپذیرتر می آید.

سند کمیته مرکزی آر سی پی از همان سال ۲۰۱۷ اعلام کرده بود که بیرون کردن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس از قدرت و جلوگیری از تحکیم این رژیم را یک هدف مقطعی عاجل و بسیار مهم می داند. این بحث بر یک تجزیه و تحلیل علمی و دیالکتیکی از موقعیت داخلی و بین المللی استوار است. تضادها و گسل های جامعه آمریکا همان ها است که از توسط آر سی پی و رهبرش در اسناد و مناسبت های مختلف به شکل جامع و در جزئیات با دقت ترسیم شده است. اما مسیرهای متفاوتی برای تکامل و پیشرفت اوضاع وجود دارد و هیچ مسیری از پیش مقدر و قطعی نیست. بنابراین موضوعات مربوط به تحکیم یا عدم تحکیم رژیم فاشیستی نیز می تواند نه صرفا تابعی از انتخابات نوامبر ۲۰۲۰ بلکه برآیند ترکیبی از رخدادهای مهم و تکانه های بین المللی و داخلی باشد. درست همانطور که امکان بر هم زدن میز بازی انتخابات در آخرین لحظه توسط جناح فاشیست هیئت حاکمه آمریکا و احتمال یک شبه کودتا را هم نمی توان از نظر دور داشت. همان احتمالی که باب آواکیان در چند مناسبت به آن پرداخته است.

همینجا باید بگویم که ترجمه و انتشار نسخه فارسی سند ۲۰۱۷ کمیته مرکزی آر سی پی به معنی تایید یا عدم تایید درستی تاکتیک شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نیست. اما حتما به معنی در نظر گرفتن این سیاست در چارچوب تاکتیک های متنوع یک حزب کمونیستی بر بستر استراتژی انقلاب اجتماعی هست. در تحلیل از تضادها، تشخیص لحظه ها، و درک ضرورت ها و امکان ها، همیشه امکان اشتباه از سوی نیروی آگاه انقلابی وجود دارد. نتیجتا در اتخاذ تاکتیک نیز همیشه امکان چپ روی یا راست روی هست. مساله ای که باید مد نظر داشت تأثیر تاکتیک ها بر پیشبرد استراتژی و تفکر استراتژیک پیشاهنگ انقلابی و به طور کلی مردمی است که در پیشبرد این تاکتیک ها نقش می گیرند. موفقیت و یا شکست هر تاکتیک تأثیرات روحی متفاوتی بر جای می گذارد و به نتیجه گیری ها و جمع بندی های متناقضی چه در سطح رهبران و فعالان و چه توده ها پا می دهد. تا آنجا که به مورد آر سی پی و این تاکتیک معین مربوط می شود باید تاکید کنم که بدون شناخت از آنچه در میدان عمل مبارزاتی می گذرد و تحلیل از تناسب قوای نیروهای طبقاتی و جهت گیری ها و تمایلات متناقض و متغیر در افکار عمومی، نمی توان پاسخی علمی و جدی به این سوال داد که آیا با دعوت از مردم به شرکت در انتخابات و همزمان اتکاء به کارزارهای مقاومت و اعتراض توده ای در خیابان می توان راه انتخاب مجدد ترامپ و یا تحکیم اقتدار این رژیم فاشیست را بست یا نه؟ نکته مهم این است که بر مبنای اسناد به روز شده و مباحث جاری آر سی پی در رسانه هایش، این حزب تمرکز کار یا «دیرک فعالیت ها» را نه کارزارهای انتخاباتی بلکه اقدامات متنوع تبلیغی و ترویجی و افشاگری از سیستم و همزمان شناساندن و بسیج نیرو حول دورنما و رهبر و برنامه خود برای جامعه آینده (که در قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی فشرده شده) قرار داده است. آر سی پی این کار را در مبارزات خیابانی، در محافل و مجامع مباحثه، در فضاهای واقعی و مجازی دنبال می کند.

بالاخره اینکه، پاسخ به سوالات در مورد درستی بکارگیری یک تاکتیک در یک زمینه معین و تأثیرش در راهگشایی های انقلابی نه با رجوع به الگوهای تاریخی و قیاس هایی که هر یک مشروط به تضادها و تناسب قوا و دوره های معین و تکرار نشدنی است بلکه فقط از یک راه میسر است: امتحانش کنیم و ببینیم چه می شود. در این زمینه، لنین گفته ای از ناپلئون را نقل می کرد «بباید درگیر نبرد شویم آن وقت معلوم می شود.» یعنی جایی می رسد که تمام اختلافات و تردیدهای نظری استراتژیک و تاکتیکی تنها و تنها در عمل می تواند پاسخ بگیرد. صحت یا عدم صحت یک تاکتیک هم در عمل مشخص می شود و نسبتا زود. چون تاکتیک های عملی معمولا به دوره ها و زیر - مراحل در فواصل زمانی نسبتا کوتاه مربوط است و سریعا نتیجه می دهد.

حمید محمص

مرداد ۱۳۹۹

برخی نکات درباره جهت گیری استراتژیک برای دوره آتی

سندی از کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا

تاریخ نگارش و انتشار: ۱۳ مارس ۲۰۱۷

در سایت انقلاب revcom.us

این گزیده ویرایش شده ای از یک گزارش و سند مربوط به فعالیت عملی است که اخیراً توسط کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی آمریکا (آر سی پی) تهیه شده و شامل برخی نکات درباره دورنماها، جهت گیری و نقشه های استراتژیک برای دوره مقابل پا است. این سند برای انتشار گسترده ویرایش شده است. جهت گیری و نقشه ها از طریق سرمقالات، مطالب و نامه های منتشره در سایت ما و فعالیت کمونیست های انقلابی در این نبرد حیاتی برای بیرون کردن رژیم فاشیستی ترامپ/پنس، تدوین و تکامل بیشتری پیدا می کند. این شامل ابتکار عمل هایی نظیر [کارزار] «به فاشیسم تن ندهیم» هم هست.

الف - فاشیسم شکل وحشتناک تر و آشکارا جنایتکارانه همین سیستم است

دمکراسی لیبرال بورژوازی نظیر آنچه کلینتون و اوباما نماینده اش بودند و فاشیسم که توسط رژیم ترامپ/پنس نمایندگی می شود، شکل های مختلف دیکتاتوری بورژوازی یعنی طبقه سرمایه دار امپریالیستی است که حاکمیتش را اعمال و نظامش را تحمیل می کند. این نقطه مشترک اساسی بین دمکراسی بورژوازی (دیکتاتوری بورژوازی در فرم "دمکراتیک") و فاشیسم است؛ هر چند که هر یک از آن ها نماینده حاکمیت بخش های مختلف یک طبقه واحد است. این موضوع کمی بعد از انتخاب ترامپ از زبان اوباما اینطور بیان شد که «ما نهایتاً همه عضو تیم واحدی هستیم». حتی با وجود تفاوت های آشکار، آن ها عضو تیم واحدی هستند.

هم زمان، فاشیسم شکل وحشتناک تر و آشکارا جنایتکارانه سیستم است که فجایی فراتر از آنچه این سیستم هر لحظه برای نوع بشر و کره ارض بیار می آورد ایجاد می کند. تفاوت کیفی و در عین حال جوهر یکسان، «وحدت اضدادی» است که بین فاشیسم و بورژوا دمکراسی وجود دارد.

هدف انقلاب کمونیستی خلاصی از شر سیستم سرمایه داری امپریالیستی و جایگزین کردنش با یک سیستم اقتصادی و سیاسی بنیاداً متفاوت یعنی سوسیالیسم است. جامعه سوسیالیستی به معنی دیکتاتوری پرولتاریا (حاکمیت یک طبقه متفاوت یعنی پرولتاریا) است. و این بخشی از یک فرایند جهانی گذار طولانی برای رسیدن به کمونیسم است؛ به جهانی عاری از استثمار، ستم، و تقسیمات قهرآمیز اجتماعی. این انقلاب تنها راه خلاصی واقعی از جنایاتی است که در فرمولبندی «پنج قدغن» متمرکز شده است. (۱) (منظور جنگ های امپریالیستی، ستم بر زنان، سیاهان، لاتین تبارها و سایر ملیت های تحت ستم، و مهاجرین، و نابودی محیط زیست است). هیچ کدام از ستم هایی که به این پنج موضوع مربوط می شود تحت نظام سرمایه داری امپریالیستی قابل حل نیست. «وحدت اضداد» بورژوا دمکراسی و فاشیسم درست در نقطه مقابل حل این تضادها قرار دارد.

فاشیسم، به مثابه یک شکل حاکمیت، تضاد بین جوهر و ظاهر بورژوا دمکراسی را حل می کند و دیکتاتوری طبقاتی بورژوازی را به طور برهنه اعمال می کند. سایت revcom.us [سایت آر سی پی] در تعریفی که اخیراً از فاشیسم ارائه داده چنین می گوید:

فاشیسم اعمال بیش‌مانه دیکتاتوری طبقه بورژوا (سرمایه دار - امپریالیست) است که با اتکا به ترور و خشونت علنی، و با زیر پا گذاشتن آنچه قرار است حقوق قانونی و مدنی باشد حکومت می کند؛ قدرت دولتی را بکار می گیرد؛ گروه های سازمان یافته اوباش متعصب را سازماندهی می کند و وحشیانه به جان توده های مردم به ویژه گروه هایی می اندازد که مهر «دشمن»، «نامطلوب» و «خطرناک» به آن ها زده است.

هر چند محتمل است که یک رژیم فاشیستی به سرعت برخی اقدامات سرکوبگرانه را برای تحکیم قدرت خود به اجرا بگذارد، اما این احتمال را هم باید داد که برنامه کلی اش را در مراحل مختلف به پیش ببرد و حتی در برهه هایی بکوشد خیال مردم و یا بخش هایی از مردم را راحت کند تا فکر کنند اگر چشم بر سرکوب و اخراج و «تغییر کیش»، حبس و اعدام گروه های نشان شده ببندند، بی سر و صدا با آن چه می گذرد همراهی کنند و دست به اعتراض و مقاومت نزنند، به خودشان آسیبی نمی رسد. این را در بررسی نمونه های آلمان نازی و ایتالای موسولینی دیده ایم.

سرمایه دران امپریالیست می توانند نظام و سلطه خود را هم از طریق دمکراسی پیش ببرند و هم از طریق فاشیسم، هر چند ممکن است در مورد این که در یک مقطع معین کدام روش لازم و مطلوب است شدیداً با هم اختلاف داشته باشند. به قول مولوتوف (یک کادر بلندپایه

اتحاد شوروی در میانه جنگ جهانی دوم یعنی زمانی که شوروی سوسیالیستی بود) فاشیسم «به سلیقه بورژوازی برمی گردد.» اما برای توده های مردم، چه در آمریکا و چه در دنیا، به هیچ وجه این طور نیست. برای مردم خیلی فرق می کند که فاشیسم تحمیل شود و با موفقیت مستقر شود یا نه. این هم به خاطر درجه افراطی توحش و قساوتی است که فاشیسم به کار می گیرد و هم به خاطر شیوه های به شدت ظالمانه «زیر پا گذاشتن آنچه قرار است حقوق قانونی و شهروندی باشد». این اقدامات موانع بزرگتری در راه مبارزه گسترده برای رهایی بشریت ایجاد می کند.

از همین مراحل اولیه رژیم ترامپ/پنس می توانیم نشانه های هر دو جنبه فاشیسم و نیز قوای محرکه فاشیسم در حال پیشروی و فجایع پیش رو را ببینیم. تا کنون چند حکم حکومتی صادر کرده و به اجرا گذاشته اند که خرد خرد، دامنه اقدامات بی رحمانه و ظالمانه علیه بخش هایی از مردم را گسترش می دهد: این شامل مهاجران بدون کارت شناسایی و کسانی است که از برخی کشورها با اکثریت مسلمان آمده اند و به آن ها انگ «نامطلوب» و «خطرناک برای جامعه» زده اند. حملات شدت یابنده و بی سابقه ای علیه نشریات پر خواننده به راه انداخته اند و می گویند این ها «دشمنان مردم آمریکا» هستند. در همین چارچوب، حقایق را تحت عنوان «فیک نیوز» [اخبار جعلی] زیر سوال می برند. حول همه این موضوعات یک بسیج توده ای فاشیستی به راه انداخته اند. رژیم در مواردی که سازمان های اطلاعاتی و قضایی موانعی در راه اجرای برنامه اش ایجاد کرده و یا دقیقاً مطابق میلش عمل نکرده به آن ها هم حمله برده تا سلطه بلامنازع قوه مجریه بر شاخه های مختلف دولت را، به جای «نظام نظارت و موازنه» مندرج در اصول قانون اساسی آمریکا، به کرسی بنشانند و حتی درون قوه مجریه به سلطه بی بروبرگرد فاشیست های سرسخت راس حاکمیت بر سایر نیروهای بورژوازی درون دولت قطعیت بخشد.

چرا رژیم فاشیستی ترامپ / پنس حالا سر بلند کرد؟ واقعیت این است که این رژیم از خلاء سبز نشد. سال هاست که باب آواکیان از سر بلند کردن گرایش فاشیستی و یک جنبش مشخصاً فاشیستی در زندگی سیاسی آمریکا حرف می زند.

باب آواکیان ظهور این فاشیسم، علل و محرک های پایه ای و شکل های بروز نوع آمریکایی آن (برای نمونه فاشیسم مسیحی) را به طور علمی تجزیه و تحلیل کرده است. به علاوه، وظایفی را که هدف رهایی نوع بشر پیش پای ما می گذارد ترسیم کرده است. و ما همگان را قویاً تشویق می کنیم که به طور جدی به مطالعه و بحث حول دو اثر آواکیان بپردازند. (۱) حقایق درباره توطئه جناح راست... و چرا با کلینتون و دمکرات ها نمی توان از پس این توطئه برآمد. (۲) گلچینی از مطالب درباره جنگ داخلی پیش رو و شکل دادن به یک قطب بندی جدید به نفع انقلاب در عصر حاضر.

به یک کلام، بخش هایی از بورژوازی در پاسخ به ضروریات و چالش های داخلی و جهانی که طبقه حاکمه آمریکا با آن روبروست حول یک برنامه و رژیم فاشیستی (همین رژیم ترامپ - پنس) گرد آمده اند. این برنامه ممکن است برای آن ها «ایده آل» نباشد و مخاطرات عظیمی در بر داشته باشد، اما این همان چیزی است که ترامپ نمایندگی می کند و به دنبال تحکیم آن است. یک وجه تعیین کننده اش، فاشیسم دینی مسیحی است.

ضرورت های مقابل پای طبقه حاکمه آمریکا چیست؟ امپریالیست های سرمایه دار در آمریکا با چه تضادهایی روبرویند؟ امپریالیسم آمریکا در بخش بزرگی از دنیا به ورطه جنگ های امپراتوری کشیده شده و درگیر مبارزه با نیروهای تاریخاً منسوخ جهادگرای اسلامی است. البته امپریالیسم و جهادگرایان در این کشمکش مرگبار و ستمگرانه که صدها میلیون نفر را به کام خود کشانده، یکدیگر را متقابلاً تقویت می کنند. آمریکا با چالش هایی از جانب چین که یک قدرت اقتصادی و نظامی در حال سر بلند کردن است نیز مواجه شده و درگیر رقابت امپریالیستی با روسیه و اروپا هم هست. گرمایش کره زمین و تاثیرات درازمدتیش بیشتر و بیشتر می شود و مهاجرت های توده ای از کشورهای تحت سلطه که به شدت تحت تاثیر این پدیده قرار گرفته اند نمونه ای از این تاثیرات است. در آمریکا، ستم بر سیاهان و لاتینوها و مردم سایر ملیت های تحت ستم، ستم بر زنان و مهاجران تشدید می یابد. در عین حال، بافت اجتماعی سنتی تحت فشار تغییرات در بافت و جابجایی جمعیتی، در نقش زنان و معیارهای جنسیتی و جنسی قرار گرفته است.

کلینتون، اوباما و آن بخش طبقه حاکم که با دمکرات ها هم صف است، «چند فرهنگی بودن»، «گونگون بودن» و سکولاریسم لیبرال را مجاز می شمارند و خودشان به درجه ای، آن را عرضه می کنند. در عین حال که حافظ روابط پایه ای پدرسالارانه و مردسالارانه سفید مسیحی به عنوان مشخصه سرمایه داری امپریالیستی آمریکا هم هستند. در مقابل، رژیم فاشیستی ترامپ - پنس و رهبری حزب جمهوریخواه که پشتیبان آن است، یک بخش فوق العاده مرتجع بورژوازی و راه حل هایی که برای تضادهای فوق الذکر دارد را نمایندگی می کند و جهانیابی و برنامه اش کیفیتاً متفاوت است. نوک پیکان اقدامات این بخش را «اولویت داشتن آمریکا»، برتری نژاد سفید، پاتریارکی، و مطلق گرایی در «ارزش های سنتی» و اخلاقیات انجیلی تشکیل می دهد. یعنی همه چیزهایی که روابط استثمارگرانه و خفقان آور زیربنایی این نظام را در بر می گیرد و تقویت می کند. محوری که این بخش از هیئت حاکمه آمریکا پایه هایش را حول آن متحد می کند ستایش بی چون و چرای قدرت آمریکا است و موضع ظالمانه و سرکوبگر علیه هر کس که با این چارچوب همخوان نیست و حاضر نیست تسلیم بنیادگرایی سفید مسیحی شود، اتخاذ می کند.

لازمه تحمیل این برنامه فاشیستی به جامعه، از هم گسیختن و جایگزینی معیارها و نهادهای بورژوا دمکراسی به خصوص آن بخش هایی است که در مقابلشان مانع تراشی می کند، مثل رسانه ها، نظام قضایی، و سایر بخش های طبقه حاکمه. باب آواکیان در نوشته «فاشیست ها و نابودی "جمهوری وایمار"... و جایگزینی برای آن» (بخش "جنگ داخلی پیش رو و تجدید قطب بندی به نفع انقلاب در عصر کنونی") به نکته مهمی در این زمینه اشاره می کند:

«علاوه بر حمله به افرادی که واقعا نه تنها با این فاشیسم بلکه به نظام سرمایه داری-امپریالیستی به طور کلی مخالف هستند، یکی از خطوط اصلی حمله آن ها یورش بی رحمانه به جمهوری وایمار است. جمهوری وایمار جمهوری دمکراتیک بورژوازی در آلمان پس از جنگ

جهانی اول بود که بعد از به قدرت رسیدن هیتلر و نازی‌ها در دهه ۱۹۳۰ به طور قهرآمیز نابود شد. (در مورد کنونی نیز استفاده از عبارت "جمهوری و ایماز"، تشبیه مناسبی است)...

«معادل امروزی جمهوری و ایماز در ایالات متحده آمریکا، حزب دمکرات و "لیبرال‌ها" و امثالهم هستند. شکار آن‌ها (و خائن خواندنشان) بخشی از یک برنامه کلی با بکارگیری قدرت دولتی است که با هدف ساکت کردن و سرکوب همه گروه‌ها و بخش‌هایی از جامعه (از جمله در درون طبقه حاکمه) طراحی شده است. منظور سرکوب گروه‌ها و بخش‌هایی است که مانعی در مقابل برنامه اردوی فاشیست‌های مسیحی و نیروهای موثف‌شان محسوب می‌شوند. این‌ها به طور جدی در پی تحمیل چنین وضعیتی بر آمریکا (و سراسر جهان) هستند. مدت هاست که نیروهای اردوی عمومی فاشیستی به شکل منظم، آگاهانه و همخوان نه فقط کمونیست‌ها، آنارشیست‌ها و سایر نیروهای رادیکال را زیر ضرب برده‌اند، بلکه به سیاستمداران لیبرال‌ها جا افتاده هیئت حاکمه هم حمله کرده، می‌گویند این‌ها از دوران جنگ سرد تا «جنگ علیه ترور» خانمانی بیش نبوده‌اند.

این را در حملات ترامپ به رسانه‌های جا افتاده هم می‌بینیم، رسانه‌هایی که اساسا و معمولا ارگان پروپاگاندا در خدمت دولت بورژوا لیبرال هستند و ترامپ آن‌ها را به خاطر این که رژیم وی و اقدامات افراطی‌اش را افشا می‌کنند «دشمن مردم آمریکا» می‌خواند. به هر چند نقش اساسی دستگاه قضایی تحمیل سیستم به وسیله قوانین است اما این قوانین شامل حفاظت از «حقوق شهروندی و قانونی» هم هست. حقوقی که البته برای بخش‌های وسیعی از توده‌های ستمدیده تحت این نظام، بیشتر جنبه صوری دارد تا واقعی. در این چارچوب، هدف از حملات فاشیستی به نظام قضایی، رفع موانع نهادینه در برابر قدرت «بی حساب و کتاب» قوه مجریه فاشیست و «لگدمال کردن چیزی است که قرار است حقوق مدنی و قانونی» مردم باشد. این نیروی محرکه ماشین کشتار فاشیستی است.

تحمیل معیارهای فراگیر شدیداً ستمگرانه در جامعه، حملات اوج‌یابنده خشن و وحشیانه به بخش‌های مختلف مردم، زیر پا نهادن حقوق مدنی و قانونی، بسیج پایه‌های اجتماعی وحشی و فاشیست، مستلزم تحریک دادن و شتاب بخشیدن به ماشین کشتار فاشیستی است. این اقدامات در خدمت ماشین کشتار قرار دارد و بخشی از سوخت و ساز آن است. دقیقا به علت همین تحریک و شتاب، دامنه و فضای اعتراض و حتی ابراز مخالفت کوچک‌تر شده و پایه مبارزه و مقاومت توده‌های مردم نیز دائما تضعیف می‌شود؛ در حالی که فجایع فاشیسم سرعت و شدت بیشتری می‌یابد!

به دلایلی که گفتیم، رژیم فاشیستی را پیش از آنکه تحکیم شود باید بیرون کرد! این یک ضرورت عاجل است!

ب - ضرورتی که پیش روی ما قرار دارد: لزوم بیرون کردن این رژیم فاشیستی، مبنای این کار و رابطه‌اش با انجام انقلاب

در عین حال که رژیم فاشیستی ترامپ - پنس مهار قدرت دولتی را بدست گرفته، اما به طور کامل و محکم قدرت خود را تحکیم نکرده و برنامه فاشیستی‌اش را با موفقیت برقرار نکرده است.

هم با عادی سازی فاشیسم روبرویم و هم جلوه‌هایی از تفرقه‌شدید و اعتراض به اقدامات این رژیم را در درون طبقه حاکمه (در میان دمکرات‌ها، رسانه‌های پر مخاطب و امثالهم) مشاهده می‌کنیم. مخالفان رژیم از جمله بخش‌هایی از مطبوعات رایج، دستگاه قضایی و ژانرس‌های اطلاعاتی هنوز کاملا ساکت و یا سرکوب نشده‌اند.

از همان روز اول بر سر کار آمدن این رژیم، شاهد مقاومت و اعتراض و خشم مردم بوده‌ایم. مارش زنان که در فردای مراسم تحلیف ریاست جمهوری به پا شد و همه اعتراضاتی که علیه احکام حکومتی ترامپ در زمینه مهاجران به راه افتاد بیانگر مقاومت گسترده و سازش‌ناپذیر بخش‌هایی از مردم بود. باید از این مقاومت بیاموزیم و آنچه بدان نیاز است را هدایت کنیم. «انباری» از نفرت علیه آنچه این رژیم نمایندگی می‌کند آشکارا در این مقاومت جلوه‌گر شده است و ما باید بخش‌های روز افزونی از مردم را برای پاسخ به ضرورت بیرون کردن این رژیم و نه چیزی کمتر از آن، جلب و جذب کنیم. هر چه واقعیت بیشتر آشکار می‌شود، بخش‌های بیشتری از مردم در می‌یابند که رژیم ترامپ/پنس یک رژیم فاشیستی است و این ظرفیت را دارد که دامنه فجایع را از آنچه سیستم به وجود آورده فراتر ببرد و موجودیت نوع بشر و کره زمین را با احتمال نابودی روبرو کند: خواه با بکارگیری تسلیحات هسته‌ای، خواه با نابودی محیط زیست و گرمایش زمین.

بگذارید ارزیابی و درک خودمان را از مقطع کنونی بیان کنیم. این مقطع شبیه به فاصله زمانی بین دوره ای است که هیتلر به نخست‌وزیری رسید با دورانی که حاکمیت فاشیستی تحکیم شد و نازی‌ها مخالفان‌شان را درب و داغان کردند. رژیم ترامپ/پنس هنوز قادر نشده معیارهای جدیدش را تحمیل و نهادینه کند، از پس مقاومت و اعتراض بخش‌هایی از مردم برنیامده و موفق نشده بر چند دستگی‌ها و اعتراضات بخش‌هایی از طبقه حاکمه و دیگران غلبه کند.

متوقف کردن رژیم فاشیستی از طریق مقاومت سیاسی توده‌ای قبل از این که این رژیم قدرتش را تحکیم کند ضروری است و در این مقطع هنوز امکانش وجود دارد؛ هر چند که روزنه و امکان انجام این کار نسبتا محدود و کوتاه مدت است. در عین حال که این روزنه نامطمئن است و بر اثر وقایع مهم در جامعه و یا اقدامات رژیم می‌تواند بسته شود، اما باید به فوریت دست به عمل زد و در جهت بیرون کردن این رژیم در چند ماه آینده پیشروی‌های مهمی کسب کرد. این «روزنه» (یعنی امکان بیرون انداختن این رژیم) می‌تواند بعدا دوباره در نتیجه تغییرات بزرگ در دنیا و در خود این رژیم باز شود، ولی هیچ تضمینی نیست. در این مدت، رژیم فاشیستی ظلم‌های بیشماری را روا می‌دارد و با گذشت زمان و تحکیم فاشیسم، بیرون راندن بی‌اندازه سخت‌تر خواهد شد. این مساله نیاز عاجل به فعال کردن نیروهای لازم را به شکل متحد و سازمان یافته مطرح می‌کند. نیروهایی که باید در این دوره محدود و کوتاه، به تعداد مورد نیاز، از راه‌ها و با شیوه‌های لازم، و با ابزار مناسب و شکل‌های متناسب با این کار به صحنه بیایند.

در این چارچوب، باید با جدیت و هشیاری یادمان باشد که «وقتی هیتر قدرتش را تحکیم کرد، یک جنگ جهانی کامل لازم بود تا ساقطش کند. یعنی از طریق دینامیک های درونی و مبارزات جامعه آلمان نبود که به زیر کشیده شد.» (۲) از منظر انجام انقلاب، فعلا هدف مشخص بیرون کردن این رژیم از قدرت با در نظر گرفتن اینکه رژیم فاشیستی هنوز تحکیم نشده، به جای خود هدفی معتبر است

اینجا یک رابطه دیالکتیکی وجود دارد بین نبرد سیاسی تعیین کننده و فوری علیه رژیم فاشیستی ترامپ/پنس و اهمیت و اضطراب فزاینده پیشبرد «سه آمادگی» (۳) و ساختن مسیر انقلاب در این اوضاع به شدت آشفته. در لحظه حاضر، اولی عمده و دومی اساسی است. (۴)

چیزی که در این شرایط تعیین کننده است دو دیرک فعالیت ماست یعنی تبلیغ و شناساندن باب آواکیان و ویسایت حزب در زمانی که میلیون ها نفر از افراد «جدید» دارند به زندگی سیاسی کشانده می شوند. و به موازات آن، انباشت قوا برای انقلاب و پر کردن صفوف حزب و ایجاد و گسترش باشگاه های انقلاب به عنوان شکلی از تشکل انقلابی. این بخشی لاینفک از کلیه فعالیت هایی است که نیاز به انجامشان است و البته موفقیت در این نبرد سیاسی حیاتی... در راستای آنچه نهایتا برای رسیدن به جامعه ای بنیادا متفاوت و بهتر از طریق انقلاب ضروری است.

ج - یک نگاه و رویکرد استراتژیک به دوره حاضر و این نبرد سیاسی تعیین کننده

جهت گیری صحیح نیروهایی که پرولتاریای انقلابی را در اوضاع مقابل پای ما رهبری می کنند در پاراگراف پایانی مقاله «فاشیست ها و نابودی "جمهوری وایمار" ... و آنچه جایگزینش خواهد شد» به قلم باب آواکیان ترسیم شده است:

«جمهوری وایمار» باید تعویض و چیز دیگری جایگزین آن شود. جمهوری بورژوازی (حاکمیت سرمایه داری و امپریالیسم در شکل بورژوا دمکراتیک) در واقع یک نظام سرکوبگر حکومتی است که ریشه در یک شبکه و فرایند استثمار و ظلم و ستم دارد و بر میلیون ها نفر یا به واقع میلیارد ها نفر در سراسر جهان، از جمله در درون همین جمهوری (جامعه آمریکا) درد و رنجی غیرضروری را برحمانه روا می دارد. این جمهوری باید تعویض و جایگزین شود، اما نه با یک شکل ظالمانه تر و آشکارتر همین نظام، بلکه توسط یک جامعه کاملاً نوین و یک نوع کاملاً متفاوت از دولت که سرانجام راه بر لغو تمامی اشکال حاکمیت ستمگرانه و تمام روابط سلطه گرانه و استثمار در سراسر جهان می کشاید.»

اولاً، این جهت گیری اهمیت ارائه تصویری از یک جامعه بنیادا متفاوت و بهتر را که به شکل مشخص و دوراندیشانه در قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین در آمریکای شمالی توسط باب آواکیان ارائه شده، مورد تاکید قرار می دهد. این قانون اساسی را باید بیش از پیش شناساند؛ به ویژه در این دوره که چگونگی سازماندهی و اصول حاکم بر جامعه بیش از پیش به پرسش عمومی تبدیل می شود. قانون اساسی برای جمهوری سوسیالیستی نوین معرف یک پیشرفت کیفی و رای جوامع سوسیالیستی پیشین و کاربرد مشخصی از کمونیسم نوین باب آواکیان است. این سند نتیجه بیش از چهار دهه فعالیت، جمع بندی علمی از تجارب و تئوری های کمونیستی و انقلابی گذشته، رهبری انقلاب در آمریکا به لحاظ عملی و نظری و توشه گیری از تکاملات در سایر عرصه های حیات بشری از علوم و تاریخ گرفته تا هنر است.

به لحاظ عینی، در این مبارزه سه آینده با هم در جدالند. اول، آینده ای که توسط رژیم فاشیستی ترامپ/پنس نمایندگی می شود و پدیده اجتماعی سراپا واپسگرایی که این رژیم را به قدرت رسانده و جمهوریخواهانی که پشتیبانش هستند. دوم، آینده ای که توسط اوباما و کلینتون و در سطحی وسیعتر توسط دمکرات ها نمایندگی می شود. و سوم، کمونیسمی که توسط باب آواکیان پیش گذاشته شده است یعنی کمونیسم نوین.

در عین حال که دو مورد نخست، نماینده دیکتاتوری بورژوازی هستند و هیچ ربطی به رهایی واقعی و منافع پایه ای نوع بشر ندارند، اما در مورد معیارهای حاکم بر جامعه و معرفت شناسی (چه چیزی حقیقی است و چگونه می توان به آن دست یافت)، فهم ضرورت ها/ آزادی هایی که امروز به لحاظ داخلی و جهانی در برابر امپریالیست ها قرار گرفته و نحوه رویکرد به این ضرورت ها، بین این دو بخش تفاوت های واقعی وجود دارد. جلوه هایش را در اشکال عریان و تکان دهنده برتری نژاد سفید و زن ستیزی فاشیست ها می بینیم؛ در معرفت شناسی و اخلاقیات مطلق گرایانه فاشیستی مسیحی که با معرفت شناسی کلا نسبی گرای «شواهد آلترناتیو» [منظور فاکت های غیرواقعی است] و اخلاقیات ترامپ، و حملاتی که به معیارهای جافتاده و نهادینه بورژوا دمکراسی می شود، همزیستی می کند.

موضوع اساسی تری که باید مد نظر داشت این است که «۵ قدغن» (یعنی جنگ های امپراطوری، ستم بر زنان، سیاهان، لاتین تبارها و سایر ملیت های تحت ستم، مهاجرین و نابودی محیط زیست) روی معضلاتی انگشت می گذارد که تحت این نظام قابل حل نیستند و مسبب تباهی های بی شمارند؛ اگرچه ممکن است رویکردها و پاسخ های اوباما/کلینتون و ترامپ/پنس به این معضلات متفاوت باشد. رویکرد کمونیست های انقلابی در به مبارزه طلبیدن فاشیسم، بازگشت به آن چیزی که «وجود داشت» نیست، بلکه پیشروی در جهت استقرار و ببار آوردن یک نظام کاملاً متفاوت و یک جامعه بسیار بهتر به جای این نظام لعنتی است. یعنی همان چیزی که در قانون اساسی جمهوری سوسیالیستی نوین آمریکای شمالی آمده است.

ثانیا، این جهت گیری خلاف جهت گیری یا موضع مسلط بر جنبش کمونیستی بین المللی در دهه ۱۹۳۰ است که تاریخا به شکل «جبهه واحد ضد فاشیسم» در پاسخ به ظهور آلمان نازی مطرح شد. آن خط، اساسا فاشیسم را از نظام سرمایه داری امپریالیستی جدا کرد و نهایتا تمایز بیش از حدی بین بخش دمکرات و ضدفاشیست بورژوازی با بخش مرتجع بورژوازی که فاشیسم را پاسخ و راه حل تضادهای بنیادین می دانست، قائل شد. آن خط و رویکرد که اساسا منافع طبقاتی متفاوت و آنتاگونیستی را در هم می آمیخت، پرولتاریای بین المللی را فراخواند تا به لحاظ استراتژیک با آن بخش های بورژوازی مدافع بورژوا دمکراسی در شکل دمکراتیکش متحد شود و به لحاظ عینی دفاع

از بورژوا دمکراسی را مرکز تبلیغات خود قرار داد. این بخشی از یک خط بین المللی بود که یک خط فاصل مطلق بین فاشیسم و دمکراسی کشید. آن جبهه واحد ضد فاشیسم تبلور یک رویکرد خام اکونومیستی هم بود به این معنی که چنین جبهه ای را «کاربردی ترین» ابزار جلب و جذب «گسترده» مردم در آن مقطع می دانست؛ به عنوان چیزی که مردم حول آن به حرکت در می آیند. جبهه واحد ضد فاشیسم جایگزین پاسخ به ضرورت ها بر مبنای نقطه نظر و اهداف علمی و انقلابی کمونیستی شده بود. این در تقابل است با رهبری توده های مردم در یک عمل مستقل تاریخی برای تحقق یک هدف تعیین کننده. هدفی که انقلاب سوسیالیستی نیست ولی هدف و دورنمای کلی استراتژیکش فعالیت در جهت آینده کاملاً متفاوتی است که در آن انقلاب متبلور می شود.

در لحظه بلاواسطه کنونی، تحلیل علمی از شرایط عینی و ضرورتی که در مقابل ماست، بیرون کردن این رژیم فاشیستی است. «این مرحله ای است که باید از آن گذر کنیم». اینجا وجه مشترکی با جبهه واحد ضد فاشیسم وجود دارد، ولی این وجه مشترک نسبت به تفاوت های اساسی در رویکرد، جهت گیری و اهداف، ثانویه است. به علاوه، هدف فوری بیرون کردن رژیم فاشیستی ممکن است سریعاً و به طور کامل تغییر کند. از جمله می تواند در نتیجه تحکیم کمابیش کامل رژیم فاشیستی و یا نتایج دیگری که هنوز قابل پیش بینی نیست، چنین شود. به هر شکل، ضرورتی که اینک در مقابل ما قرار دارد هم می تواند تغییر کند. به طوری که صرف بیرون کردن این رژیم، دیگر به عنوان یک هدف معتبر، موضوعیت یا ضرورت نداشته باشد. در چنان اوضاع عینی تغییر یافته ای، این مساله دیگر به عنوان «مرحله ای که باید» به عنوان بخشی از انقلاب و پیشبرد تدارک سه گانه «از آن عبور کنیم» مطرح نخواهد بود. نتیجتاً این یک مساله نسبی است و جزئی از یک وضعیت عینی ناپایدار است.

رهنمود و جهت گیری در این نبرد حیاتی، بکار بست همان چیزی است که در این «جمله طولانی» باب آواکیان متمرکز شده است: «ساختن و پرداختن گسترده ترین اتحادهای ممکن (و پردازش دوباره آن ها بر حسب تغییر شرایط) به نحوی که به لحاظ عینی در راستای پیشبرد اهداف انقلاب پرولتری باشد، و در عین حال در تمام مقاطع این فرایند، تا حد ممکن تعداد هر چه بیشتری را به لحاظ آگاهی ذهنی به موضع کمونیستی جلب کنیم، البته بدون زیر پا گذاشتن و تضعیف وحدت صحیحی که تحت شرایط معین بر قرار شده و سطحی متفاوت و پائین تر از موضع کمونیستی و انقلاب پرولتری دارد.»

تصویر ساده از بکار بست اولین بخش جمله آواکیان این است که در این مبارزه مهم از موضع منافع کل نوع بشر حرکت کنیم، «به نام بشریت» و نه از موضع آمریکا؛ برای قانع کردن دیگران مبارزه کنیم و تا آنجا که ممکن است وسیعاً حول این جهت گیری متحد شویم.

د - لزوم و امکان بیرون کردن رژیم فاشیستی

ما باید ضرورت بیرون کردن این رژیم را در دستور کار بگذاریم و به این کار ادامه دهیم. این جنبه عمده دیالکتیک ضرورت/امکان است. در این دیالکتیک، امکان بیرون راندن این رژیم در درجه اول بر ضرورت انجام این کار استوار است و بر ابزاری که با جذب بخش های روزافزون مردم و عمل کردن بر پایه این درک، فراهم خواهد شد.

هنگامی که مردم می پرسند این رژیم را «چگونه» یا با چه «مکانیسمی» از میدان بدر کنیم، پاسخ را باید از «چرایی» این ضرورت بدست آورد! این اولین و مهم ترین کار است. وقتی که مردم این ضرورت را درک کنند و قانع شوند، با فعالیت و ابتکار عمل و خلاقیت و نافرمانی شان انواع و اقسام امکانات را ایجاد خواهند کرد. تاریخ سرشار از چنین نمونه هایی است. از جمله می توان از اعتراضات مردمی سازش ناپذیر، پیگیر و رو به رشدی یاد کرد که در برابر سرکوب های وحشتناک ایستادند و بر آن غلبه کردند و حرکت شان به سقوط رژیم های مرتجع انجامید. (برای نمونه، اعتراضات بهار عربی علیه مبارک در مصر یا حرکتی که در دهه ۱۹۹۰ علیه چائوشسکو در رومانی به راه افتاد و امثالهم). اخیراً از راهپیمایی دانشمندان که برای ۲۲ آوریل تدارک دیده شده باخیر شدیم که مبتکرش یکی از دانشمندانی بود که از حملات رژیم ترامپ به قلمرو علم به وحشت افتاد. و زمانی که گروهی از دانشمندان بیشتر با کم و کیف این حملات آشنا شدند و آن را غیر قابل قبول یافتند و نیاز به برپایی راهپیمایی را فهمیدند، با تمام وجود پای عملی کردن آن رفتند. ما به چنین حرکتی در مقیاس توده ای نیاز داریم.

درک ضرورت بیرون کردن این رژیم، حلقه کلیدی در مبارزه ایدئولوژیک در این عرصه است و باید افراد را در چنین مبارزه ای آشکارا رهبری کرد و راه های انتقال این بحث با دوستان شان، همکاران شان و سایرین را با آن ها در میان گذاشت تا ضرورت این کار را با تاکید دریابند.

در لحظه کنونی، چنین مبارزه ایدئولوژیکی به معنی بکار بست مشخص «چه باید کرد» لنین و تاکید مانو بر تعیین کنندگی خط است.

اهمیت تعیین کننده جا انداختن ضرورت بیرون کردن این رژیم و جلب و جذب روزافزون افراد حول آن، هم مبتنی بر جمع بندی از تجربه دوره قبل (از انتخابات تا مراسم تحلیف ریاست جمهوری) است و هم کاری که در حال حاضر باید با نگاه به آینده انجام شود. این ضرورت پایه در عدم مشروعیت رژیم ترامپ/پنس دارد و در درجه اول از خصلت و مضمون فاشیستی آن که موجودیت نوع بشر و کره ارض را با تهدید روبرو کرده سرچشمه می گیرد (هیتلر تسلیحات هسته ای نداشت اما ترامپ/پنس دارند!)، رنج های بیپوده و زجرهای بسیاری که این رژیم به مردم وارد می کند فراتر از آن چیزی است که این نظام به طور روزمره و همواره بر مردم وارد کرده و می کند. تبلیغات زنده و موثر در این مورد، چه به شکل چهره به چهره و چه در شبکه های اجتماعی و اینترنت بسیار مهم است. ثانیاً، این رژیم تنها به خاطر «کالچ انتخاباتی» بود که توانست سر کار بیاید، یعنی یکی از مرده ریگ ها و نشانه های برده داری و تأثیرات ادامه دار آن است که این خود نشان عدم مشروعیت تمام و کمال این رژیم هم است.

حالا دیگر همه چیز دال بر این است که اگر این رژیم بر کنار نشود عواقب وحشتناکی در انتظار بشریت و کره زمین است. ما باید دیگران را با این جهت گیری رهبری کنیم و مبارزه مان را با آن ها پیش ببریم. ما باید بر مبنای این واقعیت که [فاشیسم] به هیچ وجه قابل پذیرش نیست بار مسئولیت را بدوش بگیریم و با اضطرار و بی صبری «به نام بشریت» وظیفه خود را در این مورد عملی کنیم. این احساس مسئولیت چیزی از احساس والدین فرزند گم کرده کم ندارد. آن ها نیز تا وقتی که فرزندشان را پیدا نکرده اند لحظه ای از جست و جو در کوچه و خیابان و هر سوراخ سنبه ای باز نمی ایستند و همگان را برای تحقق این هدف بکار می گیرند.

در عین حال، رابطه ضرورت/امکان یک رابطه دیالکتیکی است. یک رابطه متقابل پویا است. و ما باید این را جا بیندازیم که بیرون کردن این رژیم هم [هدفی] معتبر است و هم ممکن. باید برای این کار، ابزاری طراحی کنیم و راه های مشخصی را برای فعالیت مردم بر پایه این درک ترسیم کنیم. هر چه بیشتر این بحث پیش برود و به واقعیت تبدیل بشود، مردم بیشتری متوجه اهمیت آن می شوند و مشتاق عملی کردنش می شوند.

همه این ها پشتوانه فوران اعتراضات برحق و ستیزه جویانه علیه اقدامات شنیع رژیم از جمله احکام حکومتی اش در مورد مهاجران است. ما باید از حقانیت این گونه اعتراضات بگوئیم، از آن ها استقبال کنیم و مدافع شان باشیم. باید از ضرورت گسترده تر و گستاخ تر شدن شان بگوئیم و در عین حال مردم را قانع کنیم که این کافی نیست و لازم است این رژیم را بیرون بیندازیم. جهت گیری صحیح وحدت - مبارزه - وحدت است. باید اهمیت بیرون کردن رژیم را جا بیندازیم، زیرا مبارزات پشت جبهه ای با دینامیک ماشین کشتار فاشیستی خوانایی ندارد و از پس آن بر نمی آید. یکم، به این علت که جنایات رژیم فاشیستی به طور کیفی تشدید می شود و شتاب می گیرد. و فقط این نیست. دوم، در نتیجه تشدید و شتاب این جنایات، پایه های مبارزه با آن نیز ضعیف تر می شود.

برای این که این بحث در سطح اجتماع جا بیفتد هم به مبارزه ایدئولوژیک نیاز است و هم به گشایش هایی برای پیشبرد این مبارزه. یکی از وظایف کلیدی جدا کردن پایه اجتماعی از دمکرات ها (از اوباما گرفته تا سندرز و شومر) است. باید مردم را قانع کرد که آگاهانه در مقابل تلاش های این ها برای عادی جلوه دادن وضعیت بایستند: چه بیانیه های علنی اوباما باشد که از اهداف مشترکش با ترامپ می گوید و چه سندرز که مرتبا قول می دهد با ترامپ در رابطه با اشتغال همکاری کند. تیم ما تیم آن ها نیست! به شما می گویند انتخابات بین دمکرات ها و جمهوریخواهان مصاف های «درون باشگاهی» است و همه شان در یک تیم هستند... این مشخصا در بیانیه رک و راست (و البته صحیح) اوباما تبلور یافته است. ما یعنی توده های مردم هم باید درک کنیم که در تیم دیگری هستیم. تیمی که در تقابل پایه ای با «تیم» آن هاست. باید بر پایه چنین درکی حرکت کنیم. باید وسیعا از مقالات revcom.us و متن های تبلیغی مربوطه و غیره استفاده کنیم، آن ها را پخش کنیم و همه شان را افشا کنیم.

کمونیست های انقلابی در این میان نقش خاصی دارند و بسیار مهم است که خارج از چارچوب و معیارهای بورژوا دمکراتیک و علیه تصورات ریشه دار در مورد تاریخ این کشور حرکت کنند؛ خصلت این نظام را مورد حمله قرار دهند و راه حل واقعی را پیش بگذارند. هر چه بیشتر این بحث را به میان مردم ببریم، بستر مبارزه ای که بدان نیاز است مطلوب تر می شود. برای مثال در جریان این بحث ها باید از این واقعیت بگوئیم که «آمریکا هیچ وقت عظیم نبوده است». یا اینکه «اشتغال زایی» در این نظام چیزی نیست جز راهی برای سازماندهی مردم در روابط استثمارگرانه. حال آنکه می توان زندگی و اشتغال را به شیوه ای کاملا متفاوت به پیش برد. یک نمونه گویا در پاسخ به آن هایی که می گویند «صندوق رای» یک سنت مقدس آمریکایی است باید گفت «بقیه هفت میلیارد نفر مردم دنیا چه؟ آیا آینده آن ها را هم باید به صندوق رای واگذار کرد؟»

هـ - نکاتی بیشتر درباره پیشبرد اهداف استراتژیک (قطب بندی مجدد به نفع انقلاب؛ به میدان آوردن نیروهای جدید برای انقلاب)

هر چند انقلاب هنوز به مساله توده ها تبدیل نشده ولی سوالات بزرگی ذهن مردم را به خود مشغول کرده، سوال هایی که به لحاظ عینی طرح می شود. ما با «لحظه» ای مواجهیم که فاشیسم ترامپ / پنس سوالات بزرگی را پیش آورده، سوالاتی در مورد معرفت شناسی، چطور شد که به اینجا رسیدیم و این رژیم وقیح خون آشام سر کار آمد، چطور می شود از این چیزها خلاص شد و به جهانی عاری از استثمار و ستم رسید و غیره.

و چیزی که بیشتر از هر چیز مشخصه این «لحظه» است، کشیده شدن میلیون انسان «جدید» به زندگی سیاسی و انجام کارهایی است که تا چند ماه قبل پایش نمی رفتند.

به لحاظ استراتژیک، این زمینه بسیار مساعدی است. از جمله به این علت که سوالات بزرگی ذهن ها را به خود مشغول کرده است. سوالاتی که به طور خلاصه به موضوع پنج قدغن و سه اتفاق مربوط می شود (۵) و این ها مسائلی است که برایش پاسخ های عمیق علمی داریم. در این چارچوب، ما باید در بین روشنفکران و هنرمندان به ویژه در دانشگاه ها و به طور کلی در بین قشر میانی، این مسائل را وسط بکشیم و حتی درگیر مبارزه ای جدی حول سوالات معرفت شناسانه شویم تا به شکلی تعیین کننده راهگشایی کنیم. برای مثال، ترامپ نسبی گرایی را به شکل افراطی اش جلو گذاشته است و این برای ما فرصتی را به وجود می آورد تا مقولاتی مثل واقعیت عینی، حقیقت، روش و رویکرد علمی و امثالهم (یا اساسا آنچه در فصل چهار «کتاب پایه» شامل نکات ۴:۱۰۶ و ۴:۱۱۷ به شکل فشرده آمده) را به موضوع بحث تبدیل کنیم.

در مصاحبه با آردی اسکای بریک که زیر عنوان «علم و انقلاب» منتشر شده [در بخش "اهمیت علم و بکاربست آن در جامعه، سنتز نوین کمونیسم و رهبری باب آواکیان"]، اهمیت موضوع در چارچوبی که گفتیم و نیز در سطح کلی به شکل گسترده مطرح شده است. به خصوص باید بر بخش پایانی مصاحبه تاکید کنیم و توجه خوانندگان را به الگوی «پیرو باب آواکیان» جلب کنیم. مطالب این بخش نه فقط

خلاف تهمت مسخره ای است که تحت عنوان «کیش [شخصیت]» وارد می شود بلکه به شکلی مثبت، این مقوله را به مثابه تجسم و فشرده دنیایی بنیادا متفاوت و بهتر و مفهوم کمونیست بودن در چارچوب کمونیسم نوین جلو می گذارد. بحث های اسکای بریک بحث های یک دانشمند است، «یک کنکاش گر، یک متفکر نقاد، یک پیرو باب آواکیان در راه فهم دنیا، تغییر دنیا و رسیدن به دنیایی بهتر مطابق با منافع نوع بشر.»

در تک تک وظایفی که بر عهده ما گذاشته می شود باید خود را در حال اجرای یک ماموریت ببینیم. اما کانون توجه ما مشخصا باید انباشت قوا برای انقلاب (و به ویژه نیروهای کمونیست) باشد. جهت گیری ما مبتنی بر دو رهنمود «برای چه کسی و چه هدفی» و ماتریالیسم است. (۸) به هیچ چیز کمتر از این نباید رضایت بدهیم و همانطور که در مثال بالا ذکر کردیم، باید وظیفه خود را مانند والدین فرزند گم کرده به پیش ببریم و تا حل مساله نه در میانه راه بایستیم و نه در برابر موانع تسلیم شویم. نیاز به یک «اوهایی» (۹) بر تحرک داریم که باشگاه های انقلاب بر بستر آن، وظیفه عمده خود را انباشت قوا برای انقلاب ببینند. در این چارچوب به چند نکته اشاره می کنیم:

-- حلقه کلیدی این است: «آیا افراد در باشگاه های انقلاب، وظیفه انقلاب را بر دوش گرفته اند؟» رویکردهای متفاوتی به موانع پیش پا بروز می کند که برخی از آن ها احمقانه است. برای مثال، اگر کسی سوال کند «من از ایده انقلاب خوشم می آید ولی می خواهم بدانم آیا می توانم ماشینم را داشته باشم؟» قطعا نباید برای جواب دادن به این سوال وقت زیادی صرف کرد. بلکه باید قاطعانه جواب داد «ما داریم در مورد آینده هفت میلیارد جمعیت بشری صحبت می کنیم آن وقت تو نگران داشتن یا از دست دادن ماشینت هستی؟» جهت گیری در تعیین معیارها و بازتعریف آن ها باید این باشد. نباید اجازه داد که معیارها از طریق پاسخ دادن به تک تک سوالات تعیین شود؛ سوالاتی که به لحاظ عینی یک بینش بورژوازی یا خرده بورژوازی را نمایندگی می کند.

-- بعد از گذشت مدتی باید با همه کسانی که عضو باشگاه انقلاب هستند و یا حول و حوش آن فعالیت می کنند مبارزه کرد تا آماده پیوستن به حزب شوند. یعنی نباید به باشگاه انقلاب به عنوان «یک پاتوق دائمی» نگاه کنند. بهترین کارها را هم که انجام دهیم باز کفایت نمی کند. در اینجا رابطه صحیحی بین شور و شوق و علم، رابطه ای دیالکتیکی بین مغز و قلب وجود دارد و احتمال قطع آن به شکل های مختلف هم هست... همانطور که در مصاحبه آ. بروکس با باب آواکیان در کتابی تحت عنوان «چیزی که نوع بشر به آن نیاز دارد انقلاب و سنتز نوین کمونیسم است» آمده، ما به بی صبری مبتنی به علم نیاز داریم... و در هر فعالیتی که انجام می دهیم و به طور کلی باید حواسمان به «اوهایی» باشد.

-- تربیت افراد برای اینکه فرماندهان استراتژیک انقلاب باشند. سوال کلیدی این است: آیا می خواهید پیروز شوید؟ و برای چه هدفی می خواهید پیروز شوید؟ این شبیه شطرنج بازی کردن با بورژوازی و نیروهای اجتماعی گوناگون و غیره است. یعنی صحنه کاملا با یک مسیر تک ساحتی و مستقیم الخط که نتیجه «فعالیت های خودمان» و توده های مردم باشد فرق می کند. برعکس، ما با صحنه ای روبرویم که دینامیک ها و تغییرات اجتماعی گسترده تر را در بر می گیرد؛ این ها هم به لحاظ عینی وجود دارد و هم پاسخی است به «فعالیت های خودمان». مطالعه و بررسی بخش مربوط به فرماندهان استراتژیک در مصاحبه با اسکای بریک (صفحات ۶۲ تا ۶۶ نسخه انگلیسی) برای همه کسانی که دغدغه انقلاب کردن دارند و خواهان تحقق دنیایی بنیادا متفاوت و بهترند واجب است! کیفیت، مضمون، صحت و تاثیرگذاری تبلیغ انقلابی وابسته به وجود فرماندهان استراتژیک و رویکرد فراگیر و محاط به امور از جایگاه «خدای گونه» پرولتاریا است. (۱۰)

توضیحات

(۱) منظور از «پنج قدغن»، خواسته های کلیدی زیر است که تضادهای اجتماعی را در خود فشرده دارد:

پیگرد به قصد کشتار جمعی، دستگیری های توده ای، خشونت پلیسی و قتل سیاهان و رنگین پوستان قدغن!

منکوب کردن، نفی هویت انسانی و انقیاد پدرسالارانه هر زنی در هر کجا قدغن!

جنگ های امپراتوری، ارتش های اشغالگر و جنایات علیه بشریت قدغن!

شورر جلوه دادن، جرم تراشیدن و اخراج مهاجران و تبدیل مناطق مرزی به منطقه نظامی قدغن!

نابودی کره زمین ما بدست سرمایه داری - امپریالیسم قدغن!

(۲) نقل از نوشته «جنگ داخلی که در راه است» نوشته باب آواکیان: «به هیچوجه مساله "این فرد یا آن فرد" نیست... بلکه با یک جهت گیری معین در روندها روبرویم: دینامیک های درون طبقه حاکم، و چالش هایی که در برابر انقلابیون قرار دارد»

(۳) منظور از «سه آمادگی»، آماده کردن زمینه، آماده کردن مردم و آماده کردن پیشاهنگ است. یعنی آماده شدن برای زمانی که می توان میلیون ها نفر را به شکل تمام عیار و با شانس واقعی پیروزی، در انجام انقلاب رهبری کرد.

(۴) تضاد اساسی سیستم سرمایه داری - امپریالیستی میان تملک خصوصی و تولید اجتماعی است. همین تضاد است که ستم و استثمار و تمایزات آشتی ناپذیر اجتماعی در جهان را نتیجه می دهد و چارچوب شان را تعیین می کند. این تضاد را فقط با انقلاب کمونیستی می توان حل کرد. همانطور که در متن بالا گفتیم، این انقلابی است برای خلاصی از شر این سیستم و برقراری جامعه سوسیالیستی. این سیستم اقتصادی و سیاسی بنیادا متفاوت برای گذار

به کمونیسم، و بخشی از فرایند جهانی درازمدتی است که طی آن نوع بشر به مثابه یک کلیت کنترل آگاهانه نیروهای تولیدی را بدست می‌گیرد، ستم و درگیری‌های آشتی‌ناپذیر اجتماعی را از میان برمی‌دارد و آن تضاد اساسی که گفتیم حل می‌شود.

تضاد عمده، نوک پیکان تضاد اساسی است به آن شکلی که در یک مقطع تاریخی معین یا یک عرصه مشخص بروز می‌یابد. اینک تضاد اساسی در آمریکا در قالب این رژیم فاشیستی که شکل مشخصی از حاکمیت طبقه سرمایه‌دار - امپریالیست است، بروز یافته است. این تضاد اساسی است که تضاد عمده و وظیفه مبارزان راه انقلاب (نبرد سیاسی بی‌درنگ علیه این رژیم) را معین می‌کند و شکل می‌دهد.

۵) مطلبی تحت عنوان «سه اتفاقی که باید رخ دهد تا تغییری واقعی و ماندگار در جهت دستیابی به چیزی بهتر عملی شود»: یکم، مردم به طور تمام و کمال با تاریخ واقعی این کشور و نقشی که تا همین امروز در دنیا بازی کرده و عواقب وحشتناکی که به بار آورده رو در رو شوند؛ دوم، مردم به طور جدی و علمی به چگونگی کارکرد واقعی سیستم سرمایه‌داری امپریالیستی و آن چه واقعا بر سر دنیا می‌آورد آگاه شوند. سوم، مردم باید در مورد راه حل این وضعیت تعمق کنند.

۶) اینکه نوع بشر بتواند از وضعیتی فراتر برود که در آن «حق را زور تعیین می‌کند» و امور نهایتاً در گرو روابط خشن قدرت است، مستلزم اپیستمولوژی یا رویکردی به شناخت پدیده‌ها است که واقعیت و حقیقت را به مثابه مقولاتی عینی درک کند. به مثابه مقولاتی که بر حسب «روایات» مختلف عوض نمی‌شود و به روایات وابسته نیست. به اینکه ایده (یا «روایت») پشت آن چقدر «اتوریت» دارد وابسته نیست. به اینکه در هر مقطع زمانی معین چه میزان توان و قدرت را می‌توان در حمایت از یک ایده یا «روایت» مشخص بکار گرفت، وابسته نیست.

از «کتاب پایه» بند ۴:۱۰

۷) افکار مردم بخشی از واقعیت عینی است اما واقعیت عینی توسط افکار مردم تعیین نمی‌شود.

از «کتاب پایه» بند ۴:۱۱

۸) این دو رهنمود در فصل آغازین کتاب کمونیسم نوین توسط باب آواکیان مطرح شده و اشاره به این دارد که کمونیست‌ها باید هم خود را محکم به نیاز عینی هفت میلیارد اهالی کره ارض برای رسیدن به یک دنیای کاملاً جدید استوار کنند و در هر کجا از منافع آن‌ها حرکت کنند و هم برای انقلاب کردن، فقط و فقط روش علمی را مبنا قرار دهند و بکار بندند.

۹) منظور از «اوهایو»، حرکت مارش گونه گروه تشویق‌کنندگان تیم فوتبال ایالت اوهایو است که حروف تشکیل‌دهنده کلمه اوهایو را با جابجا شدن پیاپی و جای‌گیری افراد گروه در پیست ورزشگاه می‌سازند. همان افرادی که اولین حرف یعنی «الف» را ساخته بودند جای خود را به افراد بعدی می‌دهند و خود برای ساختن حرف «او» تغییر مکان می‌دهند و الی آخر. در ادبیات حزب کمونیست انقلابی آمریکا از این موضوع برای تشبیه فرایند ساختن یک جنبش مترقی یا انقلابی استفاده شده است. به این شکل که افراد نیز پیاپی با گذر از سطوح گوناگون شناخت و تعهد «پیشروی می‌کنند». هر چند «در دنیای واقعی» این حرکت به راحتی و همواری حرکت گروه تشویق‌کنندگان تیم ایالت اوهایو نیست!

۱۰) برای بحث بیشتر در مورد مساله «جایگاه خدای گونه پرولتاریا» و منظر «فراگیر و محاط» یعنی نقطه نظر مناسبی که بتوان از آنجا با نگاه به تاریخ بشر مسائل را بررسی کرد، شما را قویاً به مطالعه متن مباحثه باب آواکیان با رفا درباره اپیستمولوژی (درباره شناخت و تغییر دنیا) دعوت می‌کنیم.

آواکیان در بخشی از این مباحثه می‌گوید «منظورم از جایگاه خدای گونه پرولتاریا که در سند سوالات استراتژیک مطرح کردم چیست؟ یک سطح بحث این است که شما به نوعی بالای تپه نشسته‌اید و دارید فرایند رخدادها در تکامل نوع بشر را نگاه می‌کنید. بخشی را مبهم و بخشی دیگر را به روشنی مشاهده می‌کنید. از این بالا و با این نگاه فراگیر می‌بینید که در نقطه‌ای معین گروهی که پرولتاریا نام گرفته در درون یک سلسله روابط اجتماعی به ظهور می‌رسد و می‌تواند دنیا را به یک نقطه معین به یک دنیای کاملاً متفاوت برساند. اما شما نباید به پرولتاریا جسمیت ببخشید؛ بلکه، پرولتاریا از افراد واقعی تشکیل شده اما مساله، پرولترهای تک به تک نیست بلکه پرولتاریا به مثابه یک طبقه است. مساله، جایگاه این طبقه در جامعه است و اینکه به مفهومی اساسی، منافعتش به مثابه یک طبقه در چیست.»